



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۸-۱۳۹۷

جلسه هشتاد و هشتم؛ سه شنبه ۱۳۹۸/۱/۲۷

کلام شیخ رحمته در جواز تصدّی آحاد مؤمنین علی وجه التکلیف؛ نه علی وجه النیابة

مرحوم شیخ رحمته در ادامه، مطلبی را بیان می‌کنند که هرچند خودش چندان اهمیت ندارد، اما مقدمه برای مطلب مهمّی می‌باشد. ایشان می‌فرمایند:

اینکه ما جواز تصرف آحاد مؤمنین را در مواردی قبول کردیم - فرقی نمی‌کند چه با شرط وثاقت یا شرط عدالت و یا حتّی در مواردی بدون این دو شرط - این جواز تصدّی علی وجه التکلیف است؛ چه تکلیف وجوبی و چه تکلیف ندبی، و علی وجه النیابة از حاکم شرع [فضلاً از امام علیه السلام] و یا به عنوان نصب از امام نیست؛ بلکه یک حکم است [و مجرد وضع ید مؤمن بر مال یتیم، موجب منع مؤمن دیگر از مزاحمت با او نمی‌شود]. کأنّ شیخ رحمته می‌خواهند بفرمایند همه مؤمنین در این حکم مساوی هستند و هر مؤمنی این حکم را دارد و می‌تواند دخالت کند و نتیجه می‌گیرند که اگر مؤمنی متصدّی شد و مال یتیم را به جهت تأمین هزینه خوراک یا درمان و امثال آن فروخت و در معامله حق خیار گذاشت و یا اینکه به اصل شرع خیار داشت - خیار مجلس، عیب، تبعض صفقه و ... - و بعد از بیع، مصلحت طفل در اعمال آن خیار بود، مؤمن دیگر می‌تواند متصدّی اعمال خیار و فسخ معامله شود؛ چراکه مؤمنی که متصدّی شده، فرقی با

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۹۴:

ثم إنه حیث ثبت جواز تصرف المؤمنین فالظاهر أنه علی وجه التکلیف الوجوبی أو الندبی لا علی وجه النیابة من حاکم الشرع فضلاً عن کونه علی وجه النصب من الإمام فمجرد وضع العدل یده علی مال الیتیم لا یوجب منع الآخر و مزاحمته بالبیع و نحوه و لو نقله بعقد جائز فوجد الآخر المصلحة فی استرداده جاز الفسخ إذا کان الخیار ثابتاً بأصل الشرع أو بجعلهما مع جعله للیتیم أو مطلق ولیه من غیر تخصیص بالعاقد و أما لو أراد بیعه من شخص و عرضه لذلك جاز لغيره بیعه من آخر مع المصلحة و إن کان فی ید الأول. و بالجمله فالظاهر أن حکم عدول المؤمنین لا یزید عن حکم الأب و الجد - من حیث جواز التصرف لکل منهما ما لم یتصرف الآخر.

سایر مؤمنین در این حکم ندارد و حق خیار هم علی‌الفرض برای هر ولی‌ای جعل شده است، در نتیجه مؤمن دیگر می‌تواند در ادامه متصدی شود.

بله، اگر بیع لازم بود و یا اینکه عاقد فقط برای خودش حق خیار گذاشته بود، سایر مؤمنین نمی‌توانند متصدی فسخ شوند، اما اگر در جایی حق خیار اعم باشد، بر دیگران نیز جایز است متصدی فسخ شوند و بلکه در بعض موارد چه بسا بر آنها واجب باشد. و این حکم ثمره این مطلب است که وظیفه آحاد مؤمنین برای تصدی امور مذکور، از باب ولایت یا نیابت و یا به عنوان نصب نیست، بلکه یک حکم شرعی است.

سپس شیخ رحمته الله جواز تصرف مؤمنین متعدّد را به ولایت عرضی آب و جدّ نظیر می‌کند؛ یعنی همانطور که اگر آب فروخت، جدّ می‌تواند اعمال خیار فسخ کند و یا بالعکس، ما نحن فیه هم چنین است و هر مؤمنی می‌تواند این عمل را انجام دهد. شیخ رحمته الله در ادامه سراغ فرض دیگری می‌رود که آیا مزاحمت فقیه با فقیه دیگر جایز است یا نه؟ که ان شاء الله بحث آن خواهد آمد.

بررسی و نقد کلام شیخ رحمته الله

اولاً: اینکه مرحوم شیخ رحمته الله فرمودند جواز تصدی آحاد مؤمنین علی وجه التکلیف - چه وجوبی و چه ندبی - است، می‌گوییم مقصودتان از تکلیف چیست؟ مقصود این است که متصدی مثلاً باید مال طفل را بفروشد و یا اینکه بهتر است آن را بفروشد، اما آیا متصدی اختیاری هم ولو محدود دارد یا ندارد؟ معلوم است که اختیار دارد، آن هم بر مال دیگری. و از استعمال این لغت توسط شارع در بسیاری از مواضع می‌فهمیم که مقصود، ولایت است و ما از ولایت معنایی جز این قصد نمی‌کنیم و در سابق چنین مثال زدیم که روایت می‌فرماید: «مَنْ تَطَبَّبَ أَوْ تَبَيَّرَ فَلْيَأْخُذِ الْبِرَاءَةَ مِنْ وَلِيِّهِ وَإِلَّا فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ» که به نظر برخی لفظ «ولی» بر همراه و متصدی امر بیمار اطلاق شده است.

إن قلت: جواز تصدی آحاد مؤمنین، محدود است و مربوط به جایی است که فقیه نباشد.

قلت: همانطور که توضیح دادیم حتی با وجود فقیه، آحاد مؤمنین می‌توانند ولایت داشته باشند. مضافاً به اینکه [عدم جواز تصدی آحاد مؤمنین در صورت وجود فقیه،] به این معناست که دایره ولایت آنها محدود است؛ نه اینکه ولایت نداشته باشند. و به قول خود شما جواز تصرف آحاد مؤمنین چه فرقی با ولایت آب و جدّ دارد الا اینکه ولایت آنها اشدّ و اوسع است. پس در اینجا هم آحاد مؤمنین ولایت دارند و اینکه شما آن را علی وجه التکلیف بدانید یا اسم دیگری بر آن بگذارید اثری ندارد. پس اینکه فرق بگذاریم آیا این

جواز تصدّی علی وجه التکلیف است یا علی وجه النیابة یا علی وجه النصب، تأثیری ندارد و مهم آن است که رجوع به دلیل کنیم و ببینیم چه اقتضایی دارد.

ثانیاً: آنچه ما دلیل بر مطلب گرفتیم و شیخ رحمته الله هم از حیث اشتراط عدالت به آن تمسک کردند منتها ما آن را اعم گرفتیم، صحیحۀ اسماعیل بن سعد «وَقَامَ عَدْلٌ فِي ذَلِكَ» و موثقه سماعه «إِنْ قَامَ رَجُلٌ ثِقَةً» بود و در این دو روایت سؤال راوی درباره این بود که اگر در آنچه مربوط به میت است و الان ملک ایتم می باشد، فردی قیام به آن امور کند، آیا صحیح است یا نه؟ و حتّی در صحیحۀ محمد بن اسماعیل بن بزیر هم نظیر این مطلب وجود داشت که عبدالحمید، قیام به امر ایتم کرده است. آنچه عرفاً از «قیام کردن» فهمیده می شود، آن است که کسی متصدّی امور آنها شود؛ نظیر اینکه بلاشک قضات افرادی را برای تصدّی این امور قرار می دادند، و مادامی که صدق کند کسی قیام به امر یتیم کرده و واقعاً هم وظیفه اش را انجام می دهد، دلیلی نداریم که دیگری بتواند دخالت کند.

مثلاً وقتی کسی متصدّی می شود و بیعی انجام می دهد که در آن حق خیار به اصل شرع یا به شرط وجود دارد، آن متصدّی باید محاسبه کند که آیا اعمال خیار به مصلحت یتیم است یا نه، و دیگری نمی تواند همینطوری متصدّی فسخ شود، حتّی اگر فی الواقع مصلحت در فسخ باشد؛ زیرا جواز این امر چه بسا به ضرر طفل باشد؛ خصوصاً اگر یتیم اموال زیادی داشته باشد؛ چراکه دیگر کسی حاضر نمی شود با یتیم معامله کند و [معمولاً چنین است که] افراد تمایل ندارند با شخص دیگری غیر از متصدّی معامله روبرو شوند. پس فهم عرف از این دو روایت و بلکه سه روایت که تقریباً مضمون آنها این است که کسی قیام به امر یتیم کند، با توجه به زمینه ای که در آن زمانها بوده که خود قضات متصدّی امر یتیم می شدند و یا کسی را برای تصدّی امور آنها تعیین می کردند و دیگران خود را مجاز به تصرّف نمی دانستند مگر در صورتی که قیام او درست نباشد، فهم عرف این است که وقتی کسی قیام به این امور کرد، نوبت به دیگران نمی رسد و مزاحمت آنها جایز نیست.

اما اینکه مرحوم شیخ رحمته الله ولایت آحاد مؤمنین را تشبیه به ولایت آب و جدّ کردند، به نظر می رسد این تشبیه تام نباشد؛ زیرا در مورد ولایت آب و جدّ نصوص متعدّده ای داریم که از آنها استفاده می شود آب و جدّ در عرض هم ولایت دارند و عند التنازع، نظر جدّ مقدم است و چون در آنجا دلیل داریم، به مقدار دلالت آن که ولایت عرضی آب و جدّ است تسلیم می شویم، اما در ما نحن فیه روایت نمی فرماید که هر عادل یا ثقه ای در هر جایی باشد می تواند متصدّی شود، بلکه می فرماید «قَامَ عَدْلٌ» یا «قَامَ ثِقَةً» یا «قَامَ رَجُلٌ»،

یعنی یک عدل، ثقه یا یک نفر قیام کند، لذا اگر کسی قیام به امر یتیم کرد، در این صورت اگر شخص دیگری بخواهد متصدی شود اصلاً عرفاً گفته نمی‌شود که قیام به فلان امر کرده است. و حتی اگر گفته شود در اصل لغت قیام صادق است، می‌گوییم این روایت منصرف از چنین جایی است. بله، اگر ظن داشته باشد که متصدی کوتاهی می‌کند یا موضوعش نیست یعنی عدل یا ثقه نیست - در صورتی که قائل به کفایت وثاقت شویم - در این موارد جایز و بلکه چه‌بسا واجب است تحقیق کند و در صورت لزوم قیام به امر یتیم کرده و امور را به دست گیرد.

بنابراین اینکه شیخ رحمته فرمودند «فالظاهر أن حکم عدول المؤمنین لا یزید عن حکم الأب و الجد»، می‌گوییم بلی ولایت عموم مؤمنین اضعف است به گونه‌ای که با تصدی یکی، دیگری ولایت ندارد.

آنچه بیان کردیم حکم مسئله از لحاظ دلیل مورد نظر ما یعنی روایات بود، اما اگر فرض کردیم دلیل ما لَبّی باشد و نخواستیم باشیم به این روایات تمسک کنیم - که البته این فرض وجهی ندارد - می‌گوییم: دلیل لَبّی هم نتیجه‌اش همین است؛ زیرا باید قدر متیقن از جواز تصرف آحاد مؤمنین را اخذ کرد و قدر متیقن آن هم وقتی است که دیگری قیام نکرده باشد. اما اگر شخصی قیام کرده باشد، دلیلی نداریم که سایر مؤمنین بتوانند قیام کنند.

بنابراین در مورد آحاد مؤمنین می‌گوییم اگر کسی قیام به امور مذکور کرد و کوتاهی نکرد و شروطش هم محفوظ بود، قیام دیگران جایز نیست؛ چه دلیل ما روایات مبارکه باشد و چه دلیل لَبّی. مگر آنکه کاری به روی زمین مانده باشد و کسی قیام به آن نکرده باشد.

والحمد لله رب العالمین

تقریر: جواد احمدی

استخراج منابع: رضا رضانی